

## پشت‌دستی

### حالات اسم در نارسی امروزی

چنانکه میدانیم زبانها بدو بخش تقسیم میشوند : معرب و غیر معرب . زبانهای معرب زبانهایی هستند که اسم در آنها بر یک حال باقی نمیماند بلکه باختلاف وظایفی که در تشکیل جمله انجام میدهد تغییر پیدا میکند ، مانند زبان عربی و لاتین و آلمانی و غیر آنها . در گرامر های زبانهای اروپائی از این تغییر بلفظ « cas » تعبیر میکنند که در زبان فارسی میتوان به « حالت » ترجمه کرد .

در این قبیل زبانها از پس و پیش کردن کلمات در جمله فرقی اساسی در معنی حاصل نمیشود ، چنانکه در زبان عربی مثلا میان دو جمله « نادی محمد علیا » و « نادی علیا محمد » از حیث معنی فرقی نیست و اعراب نشان میدهد که در هر دو « محمد » فاعل است و « علی » مفعول . همچنین در زبان لاتین جمله « Petrus amat Paulum » صریح است در اینکه بطربل را دوست دارد ، یعنی بطر فاعل است و پل مفعول زیرا « us » علامت فاعل است و « um » علامت مفعول . حالا اگر ترتیب کلمات را در جمله مذکور بهم بزنیم و بگوئیم : « Paulum amat Petrus » یا اینکه « Amat Petrus Paulum » باز همان معنی را خواهد داشت ، زیرا چنانکه گفتیم بواسطه علامتهای « us » و « um » فاعل و مفعول از همدیگر شناخته میشوند .

و زبانهای غیر معرب زبانهایی هستند که اسم در آنها بر یک حال باقی است و با تغییر وظیفه در جمله ، تغییری در او حاصل نمیشود ، مانند زبانهای عبرانی و سریانی و فرانسه و انگلیسی و غیر آنها .

در این قسم زبانها اسم باعتبار نقشی که در تشکیل جمله انجام میدهد جای مخصوص و معینی در جمله دارد ، چنانکه مثلا در زبان فرانسه اگر بگوئیم « Pierre aime Paul » معلوم میشود که « Pierre » فاعل و « Paul » مفعول است ؛

و اگر جای این دو اسم را عوض کنیم و بگوئیم « Paul aime Pierre » در آن صورت « Paul » فاعل و « Pierre » مفعول خواهد بود . ولی بدین نکته هم باید توجه داشت که در هر يك از زبانها، چه از بخش اول و چه از بخش دوم ، نه اعراب میتواند برای بیان تمام وظایف مختلف اسم کافی باشد نه نظم و ترتیب جمله، بنا بر این در موارد حاجت، بحروف اضافه توسل جسته نارسائی اعراب و نظم جمله را با استعمال آن حروف جبران میکنند . حالا بینیم زبان فارسی امروزی جزء کدام يك از این دو بخش است، معرب است یا غیر معرب ؟ برای فهمیدن این موضوع کافی است که اسمی را در چند جمله مختلف بکار ببریم که در هر يك از آنها نقش مخصوصی داشته باشد، و ما برای این کار کلمه « حافظ » را انتخاب میکنیم و مصراعهای زیر را از دیوان حافظ در اینجا میآوریم :

۱ - حافظ از دوات عشق تو سلیمانی یافت

۲ - عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ

۳ - ای دوست بی رسیدن حافظ قدمی نه

۴ - حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

۵ - در شمار ارچه نیارود کسی حافظ را

چنانکه می بینیم کلمه « حافظ » در جمله اول فاعل و در جمله دوم منادا واقع شده

و تغییر نیافته است .

در جمله سوم نیز مضاف الیه است و باز تغییری ندارد، و اگر کسره ای افزوده

شده است در آخر مضاف است نه مضاف الیه، و آن نمیتواند دلیل اعراب اسم باشد زیرا

اعراب یا حالت نماینده وظیفه است که اسم در جمله انجام میدهد و مضاف بودن از

جمله این وظایف نیست، بدلیل اینکه مضاف در عین حالی که مضاف است میتواند

و حتی میباید یکی از وظایف مختلف اسم را دارا باشد و حال آنکه دو وظیفه هرگز

در یکجا گرد نیابند .

و دور نیست که این کسره مخفف حرف اضافه ای باشد در اول مضاف الیه ،

چنانکه در زبان پهلوی آنرا بشکل ( ای ) مینویسند ، و در زبانهای اروپائی

نیز برای مضاف الیه حرف اضافه مخصوصی است مانند « de » در زبان فرانسه ،

و حتی در خود زبان فارسی نیز در بعض کلمات حرف اضافه « از » بکار میرود ،

مانند « قبل از این » و « بعد از این » و « پیش از این » و « پس از این » ،

که بمعنی « قبل این » و « بعد این » و « پیش این » و « پس این » است ،  
چنانکه گاهی هم آنرا در همین موارد حذف کنند و مضاف را کسر دهند؛  
نظامی گوید :

بعد يك ساعت آن دو آهو چشم      کساش برق بودشان در خشم

و نیز گوید :

پیر چوزآن روضه مینو گذشت      بعد مهی چند بران سو گذشت

و منوچهری گوید :

حاسدم بر من همی بیشی کند این زو خطاست

بفسرد چو ن بشفکد گل پیش ماه فرودین .

و گاهی عم بشکل اضافه مقلوب در آورند ، چنانکه فخرالدین گرگانی گوید :

که من يك ماه زی تو میهمانم

ترا يك سال از آن پس میزبانم (یعنی پس از آن)

و بهرامی گوید :

بر گونه سیاهی چشم است غزم او

هم بر مثال مردمک چشم از او تکس (یعنی تکس او)

« غزم » بنم اول بمعنی دانه انگور و « تکس » بر وزن « جرس » بمعنی

هسته انگور است .

در جمله چهارم نیز کلمه « حافظ » که مفعول غیر صریح است بر حال

خود باقی است .

همچنین در جمله پنجم که مفعول صریح واقع شده تغییر پیدا نکرده است ،

زیرا « را » حرف مستقل و جداگانه است که در پهلوی « رای » بوده و امروز با

« به » ترکیب یافته بشکل « برای » جزو حروف اضافه در بیان علت بکار میرود

و خود او نیز از حروف اضافه است و معانی مختلف دارد ؛ گذشته از اینکه مفعول

صریح در بسیاری از جاها بدون « را » استعمال میشود ، مخصوصاً در نثر قدیم که

« را » بعنوان مفعول صریح بندرت بکار میرفت .

پس دیده میشود که اسم در زبان فارسی امروزی بريك حال ثابت است و تغییری نمیآید و بنا براین زبان مزبور جزو زبانهای است که دارای اعراب و حالت نمیباشند.

در اینجا این سؤال پیش میآید که اگر در زبان فارسی اعراب نیست پس چرا در دستور هائی که تا کنون برای این زبان نوشته شده است از حالات چهارگانه اسم بحث میشود: حالت فاعلی، حالت مفعولی، حالت اضافی، حالت ندائی؟ در جواب باید گفت که این بحث یا بکلمی بيمورد است و یا اگر بتوان معنائی برای او قائل شد خیلی مجمل و ناقص است. زیرا اگر مقصود از حالات اسم تغییرات آن باشد، در زبان فارسی، چنانکه دیدیم اسم با تغییر وظیفه تغییر نمیکند، و ظاهراً این بحث در نتیجه تقلید از زبانهای اروپائی وارد دستور زبان فارسی شده است، چنانکه دستور نویسان زبان فرانسه نیز سابقاً در گرامر آن زبان بتقلید از زبان لاتین از حالات اسم بحث میکردند، ولی بعدها دیدند که بحث مزبور بيمورد و حتی مضر است و لذا آن را ترك گفتند. و اگر مقصود از حالت وظیفه و تقشی است که اسم در جمله انجام میدهد در آن صورت باید اعتراف کرد که بحث مزبور خیلی ناقص است و حالات اسم فقط آنها که در کتابهای دستور قید کرده اند نیست، بلکه خیلی بیشتر از آن است، بدین قرار:

۱-۲-۳-۴-۵-۶- حالات فاعلی (فاعل و مسند الیه) و مفعولی (مفعول صریح و غیر صریح) و اضافی و ندائی، چنانکه در کتب دستور مندرج است.

۷- حالت مسندی، مانند «برادر» در جمله «هاییل برادر قابیل بود» ۸- حالت قیدی، مانند «قیامت» در مصراع: «قیامت زخم خیمه پهلوی دوست» که قید زمان است ۹- حالت عطفی، مانند «مادر» در جمله «پدر و مادر را از خود مرنجانید» ۱۰- حالت بدلی، که اسم برای توضیح یا تاکید اسمی دیگر آورده شود، مانند «پسر زکریا» در جمله «محمد پسر زکریا از فلاسفه بزرگ ایران است» و مانند «خود» در مثال «تو خود گفتی» و «ایمن» دوم در این بیت:

دل قوی باشد چو دامن پاك باشد مرد را      ایمنی ایمن چو دامن پاك گشت و دل قوی

۱۱- حالت تمییزی ، بدین معنی که اسم از کلمه‌ای یا از نسبتی 'بهام را برطرف سازد؛ اولی مانند « سیم » در مصراع « گدا را کند یک‌دره سیم سیر » و دومی مانند « پسندیده حق » در مصراع « که ایشان پسندیده حق بسند » و « جزا » در مصراع « بدی را بدی سهل باشد جزا » ۱۲- حالت وصفی ، زیرا همچنانکه صفت میتواند جانشین موصوف شده یکی از حالات اسم را پیدا کند ، مانند « دانا بهتر از نادان است » اسم نیز میتواند در جای صفت واقع شده اسم دیگری را توصیف نماید ، مانند « طلا » و حریر » در این دو بیت صائب تبریزی :

حاشا که خلق کار برای خدا کنند      تعظیم مصحف از پی نقش طلا کنند  
این جامه حریر که مخصوص کعبه است      پوشند اگر بدیر باو اقتدا کنند

که اولی « نقش » را توصیف میکند و دومی « جامه » را .

گر چه معمولاً اینگونه ترکیبها را ترکیب اضافی میدانند از نوع اضافه بیانی، ولی اگر بنا باشد که در تدوین قواعد دستوری معنی را رهنمای خود قرار دهیم ، چنانکه شایسته هم همان است ، باید این قبیل ترکیبها را ترکیب وصفی دانست ؛ زیرا مثلاً دو کلمه « طلا » و « حریر » در دو بیت مزبور جز توصیف « نقش » و « جامه » کار دیگری ندارند ، و وصف بودن « طلا » و « حریر » در اینجا خیلی برجسته تر و روشنتر است از وصف بودن لفظ « این » در جمله « این کتاب سودمند است » و لفظ « هفت » در جمله « هفت روز است » و امثال آنها .

و علت اینکه معمولاً آنها را ترکیب اضافی میدانند آن است که می بینند در نحو عربی امثال این ترکیبها باتفاق علمای نحو ترکیب اضافی است ، غافل از اینکه اولاً در تدوین قواعد دستوری برای هر زبان خود آن زبان را باید منظور داشت نه زبانهای دیگر را ، ثانیاً در زبان عربی دلیل قاطعی هست بر اضافی بودن این نوع ترکیبها و آن مجرور بودن اسم دوم است ، در صورتیکه در زبان فارسی چنین دلیلی وجود ندارد و کسره آخر اسم اول چنانکه میتواند در مضاف باشد ، در موصوف نیز میتواند وجود پیدا کند ، ثالثاً اگر در زبان عربی صراحت هست بر اینکه این نوع ترکیبها ترکیب اضافی است ، در عوض ، بعضی زبانها هم هست که وصفی بودن ترکیبهای مزبور در آنها قطعی است ،

چنانکه در زبان ترکی امثال « das kopru » و « demir kapı » و « gumus kasık » (۱) ، با اینکه دستور نویسان زبان ترکی آنها را تقلید از نحو عربی ترکیب اضافی گرفته‌اند ( رجوع شود به « عثمانلی لسانی » تألیف صالح احسان ، استانبول ، ۱۳۱۹ ، ص ۲۴۳ ) ، قطعاً ترکیب وصفی است ، و گرنه بایستی بشکل « dasın koprusu » و « demirin kâpısı » و « gumusun kasığı » میبود .  
 عجالة از حالات اسم ( بمعنی و ضایف مختلفی که در جمله انجام میدهد ) همین دوازده حالت بنظر آمد و ممکن است با تتبع بیشتری در آینده حالات دیگری نیز پیدا شود که براین عده افزوده گردد ( ۲ ) .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 فصلنامه علمی علوم انسانی

- ( ۱ ) - بمعنی « پارسنگ » و « در آهن » و « قاشق نقره » .  
 ( ۲ ) - در این مقاله در موضوع « cas » از منابع نامبرده در زیر استفاده شده است :

- 1 - Claude Augé, «Larousse Universel»;
- 2 - Paul Angé, «Larousse du XVe siècle»;
- 3 - M. Bescherelle aîné' «Dictionnaire National ou Dictionnaire Universel de la Langue Française»;
- 4 - MM. Larive et Fleury, « Dictionnaire Française Illustré des Mots et des Choses »;
- 5 - J. Ch. Laveaux, «Dictionnaire raisonné des Difficultés grammaticales et littéraires de la Langue Française ».